چهار شنبه 20 اردیبهشت 1391 - 10:30

لوکوموتیو قرمز

روزی طوفان سهمگینی وزید و صاعقه ای به کوه باعث شد، صخره سنگ بزرگی از کوه سرازیر شود و به روی ریل راه آهن بیافتد.

روزی طوفان سهمگینی وزید و صاعقه ای به کوه باعث شد، صخره سنگ بزرگی از کوه سرازیر شود و به روی ریل راه آهن بیافتد.

پرنده ی دریایی آنچه را که اتفاق افتاده بود، دید. او پیش دوستانش، خرگوش و موش و روباه رفت و ماجرا را برایشان تعریف کرد

خرگوش گفت: ما باید سنگ را از روی ریل کنار ببریم چون یك ساعت دیگر قطار سریع السیر به اینجا می رسد و خدا می داند که اگر به این صخره بخورد چه اتفاقی می افتد. آنها سعی کردند که صخره را تکان بدهند و بیشتر و بیشتر آنرا هل دادند، اما صخره هیچ تکانی نخورد.

روباه گفت: ما باید به لوکوموتیو قرمز خبر بدهیم، او خیلی قوی است.

موش گفت: آخه وقتی نمانده است.

پرنده دریایی گفت: من می روم و لوکوموتیو را می آورم.

مرغ دریایی به لوکوموتیو گفت: ما به کمك نیاز داریم. سنگ بزرگی روی ریل های راه آهن افتاده است و قطار سریع السیر هم بزودی می رسد.

لوکوموتیو سوتی کشید و دوستانش را صدا کرد، تا دور هم جمع شوند. او از همه بزرگتر و قویتر بود ولی نمی توانست تند حرکت کند. او ماجرا را برای دوستانش تعریف کرد و گفت: شما جلوتر بروید، من هم دنبال شما خواهم آمد.

لوکوموتیوها با شتاب براه افتادند، اما قطار تندرو هم نزدیکتر و نزدیکتر می شد.

دو تا از آنها به صخره رسیدند و شروع به هل دادن صخره کردند، اما سنگ بزرگ تکان نخورد

دو لوکوموتیو دیگر هم از راه رسیدند و با هم سنگ را هل دادند. سنگ بزرگ تکانی خورد ولی از روی ریل کنار نرفت.قطار تندرو نزدیکتر شده بود.

موش گفت: آنها نمی توانند اینکار را انجام دهند.

لوکوموتیو بزرگ از راه رسید او سوت می کشید و با تمام قدرت چهار لوکوموتیو را هل می داد و آنها هم صخره ی سنگی را هل می دادند.

سنگ اول تکانی خورد و بعد چرخید و چرخید تا اینکه از روی ریل کنار افتاد.

قطار تندرو از راه رسید. لوکوموتیوها و حیوانات با شتاب به کنار رفتند و منتظر ماندند تا ترن تندرو بگذرد.

قطار تندرو از راه رسید و همانطور که عبور می کرد سوت کشید و گفت: متشکککککرررررررممممممممم.